

پژوهش نامه نقد وهابیت؛ سراج منیر ♦ سال پنجم ♦ شماره ۱۹ ♦ پاییز ۱۳۹۴
صفحات: ۸۱-۱۰۱ ♦ تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۲ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۱۰/۱۰



ارزیابی سخن ابن تیمیه درباره حدیث «اقضاکم علی» محمد اصغری نژاد*

چکیده

روایت نبوی «اقضاکم علی»، دست‌کم در نگاه عده‌ای از سلفی‌ها، مثل ابن تیمیه، سنداً محل اشکال است. ابن عده درباره متن آن نیز نکاتی گفته‌اند؛ از جمله معتقدند به فرض استناد به این حدیث، چون دایره قضاوت از علم به حلال و حرام تنگ‌تر است، علی علیه السلام حتی بر معاذ هم تفوق ندارد، چه رسد به بالاتر از او. در مقاله ثابت می‌شود که مضمون این روایت با برخی آیات و بسیاری از روایات، تأیید شده و از این طریق، ضعف سندی آن جبران و بلکه این روایت به عنوان روایتی که مضمون آن متواتر است، مطرح می‌شود. اشکال امثال ابن تیمیه در خصوص متن و محتوا نیز پاسخ داده شده است.

کلیدواژه‌ها: حضرت علی علیه السلام، روایت اقصاکم، قضاوت، ابن تیمیه.

مقدمه

کتاب‌های روایی و شروح آنها و کتاب‌های تفسیری و تاریخی و غیر آنها آکنده از نکته‌هایی است که به‌صراحت یا به‌اشاره، فضایل و برجستگی‌های علی علیه السلام را یادآوری می‌کند. یکی از این ویژگی‌های «اقضا» بودن آن بزرگوار است که به گونه‌های مختلف، ولی نزدیک به هم، گزارش شده است.

هرچند این مقاله گرداگرد حدیث «اقضاکم علی» است، ولی باید درباره احادیثی که مضمون این روایت را بازگو می‌کند هم سخن می‌گوییم. زیرا با توجه به آنها یقین پیدا می‌کنیم که این خصوصیت در ایشان وجود دارد؛ و از طرفی اگر سند حدیث «اقضاکم علی» ضعیف باشد، با این روایات، تقویت می‌شود. دلایل و شواهد دیگری هم وجود دارد، که در سایه آنها هم می‌توان به صحت و درستی حدیث «اقضاکم علی» دست پیدا کرد، که شماری از آنها را بازگو می‌کنیم.

علت نگارش این مقاله نقد ادعای ابن تیمیه درباره ضعف این حدیث است. یکی از سیره‌های ابن تیمیه تضعیف فضیلت‌های امام علی علیه السلام است. چنین احساس می‌شود که وی می‌کوشد حتی الامکان از برجستگی‌های ایشان بکاهد و دیگران را بر آن حضرت برتری دهد. البته همه تقصیر را نباید به گردن ابن تیمیه انداخت. کلیه کسانی که به نحوی در تضعیف این حدیث گام برداشته‌اند، در اشتباه وی تأثیر داشته‌اند. در این زمان، که ته‌اجم عقیدتی و سیاسی و نظامی دنباله‌روهای ابن تیمیه فراوان است و دیدگاه‌های وی را طرفدارانش احیا کرده‌اند، بررسی و ارزیابی آنها ضروری است.

روایت اقضاکم

ابن حجر هیتمی درباره اینکه چرا و به چه مناسبتی رسول خدا صلی الله علیه و آله تعبیر «اقضاکم علی» را فرمود، می‌گوید:

گفته شده علت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تعبیر «اقضاکم علی» را فرمود، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله با گروهی از اصحاب خود نشسته بودند. در این بین، دو نفر که با هم اختلاف داشتند، خدمت آن حضرت رسیدند. یکی از آنها گفت: «من یک درازگوش دارم و این

شخص یک گاو دارد و گاو او درازگوش مرا کشته است». یکی از اصحاب گفت: «بهائِم ضمانی ندارند». رسول خدا ﷺ فرمودند: «علی! تو بین آنها قضاوت کن». حضرت علی ﷺ فرمود: «آیا هر دو حیوان رها بودند یا هر دو بسته؟ یا یکی از آنها بسته و دیگری رها بود؟». یکی از آن دو گفت: «درازگوش بسته و گاو رها و صاحبش هم در کنارش بود». امام علی ﷺ فرمود: «بنابراین ضمان درازگوش به عهده مالک گاو است». رسول خدا ﷺ صحت دادرسی و قضاوت علی ﷺ را تأیید و امضا فرمودند.^۱

نگاه ابن تیمیه به روایت اقضاکم علی

ابن تیمیه در موضعی از آثار خود درباره روایت «اقضاکم علی» می نویسد:

روایت نبوی «اقضاکم علی» را احدی از نویسندگان کتب شش گانه و نویسندگان مسندهای مشهور به اسناد صحیح یا حتی ضعیف روایت نکرده اند؛ نه احمد و نه غیر احمد. و فقط از طریق کسی که معروف به کذب بوده، روایت شده است. البته از عمر روایت شده که «علی اقضانا»، ولی این را عمر بعد از مرگ ابو بکر گفته است. روایتی که در سنن ترمذی و غیر آن است، این است که پیامبر ﷺ فرمود: «أَعْلَمُ أُمَّتِي بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَعْلَمُهَا بِالْفَرَائِضِ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ». در این حدیث، نامی از علی ﷺ برده نشده است. در متن حدیثی که علی ﷺ در آن یاد شده، علاوه بر ضعفش، آمده است که معاذ بن جبل، اعلم امت من به حلال و حرام و زید بن ثابت، اعلم امت من به مسائل ارث است. حتی اگر صحت این حدیث، که علی ﷺ در آن به عنوان «اقضا» نسبت به دیگر افراد مطرح شده، تقدیر شود، این ویژگی دلالت بر برتری بودن او بر معاذ نمی کند. زیرا معاذ در آن به عنوان «اعلم بالحلل والحرام» توصیف شده که دلالت بر وسعت علمی بیشتری نسبت به کسی که «اقضا» است، می کند؛ زیرا در دایره قضاوت، فقط حل و فصل دعاوی، آن هم در ظاهر وجود دارد و ممکن است واقعیت امر، چیز دیگری باشد. اما علم به حلال و حرام، هم شامل ظاهر می شود و هم شامل باطن. لذا کسی که به حلال و حرام اعلم باشد، اعلم به دین خواهد بود. از منظری دیگر هم اگر بررسی کنیم، متوجه می شویم که «اعلم به حلال و حرام» برتر از «اقضا» است. چون قضاوت دو نوع است. یکی حکم کردن در صورت انکار طرفین دعوا؛ نظیر اینکه یکی چیزی را ادعا

۱. ابن حجر هیثمی، احمد ابن محمد، الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۵۸.

می‌کند که طرف خصم او منکرش است. در این صورت با بینه و مثل آن حکم می‌شود که مال ادعا شده متعلق به چه کسی است. و در نوع دوم از قضا تجاحدی در کار نیست؛ بلکه مسئله جهل طرفین به میزان و مقدار حقی مطرح است که بر عهده طرف مقابل است؛ مثل نزاع در حق ارث و حقوقی که زوجین به گردن یکدیگر دارند. و این سری از مسائل، در زمره مسائل حلال و حرام است و اگر طرفین دعوا به فتوای کسی که او را قبول دارند، عمل کنند، کافی است و نیازی به این نیست که کسی بین آن دو قضاوت کند. و فقط وقتی طرفین نزاع، منکر ادعای طرف مقابل هستند، به قضاوت نیاز دارند و این غالباً هنگامی اتفاق می‌افتد که یکی از طرفین نزاع به دیگری ظلم و ستم می‌کند، و گاهی هم در صورت فراموشی، به وجود می‌آید. اما مسائل حلال و حرام را همگان، اعم از خوبان و بدان، به آن احتیاج دارند. به نظر تمامی علمای حدیث، «اعلمکم بالحلال...» از «اقضاکم» به صحت نزدیک‌تر است. وقتی سند و دلالت اولی صحیح‌تر و روشن‌تر از دومی است (تازه به فرض اینکه قابل احتجاج باشد) مشخص می‌شود که اگر کسی با حدیث «اقضاکم علی» به برتری علی علیه السلام بر معاذ استدلال کند، جاهل است، چه رسد به اینکه بگوید علی علیه السلام از ابوبکر و عمر، که اعلم از معاذ هستند، بخواهد احتجاج کنند.^۱

نقد نگاه ابن تیمیه نسبت به حدیث اقضاکم علی

۱. شهرت مضمون روایت اقضاکم علی در بین روات و اصحاب و علما

اگر نظر ابن تیمیه را درباره حدیث «اقضاکم علی» بپذیریم که عین الفاظ این حدیث در صحاح سته و مسندهای مشهور نقل نشده، باز هم می‌بینیم که مضمون آن، در همه یا بسیاری از کتاب‌های قدیم و جدید اهل سنت در موضوع روایت، فقه، تفسیر، کلام و غیر آن ذکر شده است. اقضابودن امام علی علیه السلام بین روات، صحابه، تابعین، علما و حتی معاصران مشهور است؛ و آنها روایت «اقضاکم علی» یا مضمون آن را در قالب «اقضانا علی»، «اقضاهم علی»، «اقضی امتی»، «اقضی اهل مدینه» و نظیر آن به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا برخی از صحابه در کتب خود مطرح کرده‌اند و برخی بدون استناد به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱. ابن تیمیه، احمد ابن عبد الحلیم، الفتاوی الکبری، ج ۴، ص ۴۳۷ و ۴۳۸.

یا صحابه به صورت روایتی که قطع به صدورش داشته‌اند، آورده‌اند. در ذیل، نمونه‌هایی در این زمینه ذکر می‌کنیم:

عبدالرزاق صنعانی (متوفای ۲۱۱ ه.ق.): حدیث «اقضاهم علی» را در کتاب خود نقل می‌کند.^۱

ابن ابی شیبہ (متوفای ۲۳۵ ه.ق.): حدیث «علی اقضانا» را از عمر نقل می‌کند.^۲
ابن ماجه (متوفای ۲۷۵ ه.ق.): روایت «اقضاهم علی» را به اسناد خود از انس از رسول خدا ﷺ نقل کرده است.^۳

البانی (۱۹۱۴-۱۹۹۹ م.) این روایت را صحیح دانسته است.^۴
احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ ه.ق.): حدیث «علی اقضانا» را در سه موضع از مسند خود از ابن عباس از عمر نقل کرده و شعیب ارنؤوط، محقق مسند احمد، ذیل هر سه صحیح گفته است: «صحیح»، «اسناد صحیح علی شرط الشیخین»، «اسناد صحیح علی شرط الشیخین».^۵

بخاری (متوفای ۲۵۶ ه.ق.): در صحیح خود «اقضانا علی» را از عمر به گزارش ابن عباس آورده است.^۶

نسائی (متوفای ۳۰۳ ه.ق.): در سنن خود روایت فوق را به اسناد خود از ابن عباس از عمر نقل می‌کند.^۷

محمد بن خلف ضبی بغدادی، معروف به وکیع (متوفای ۳۰۶ ه.ق.): روایت «اقضی اهل المدینة» را با دو سند از ابن مسعود و ابوهریره نقل کرده است.^۸

۱. صنعانی، ابوبکر، مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۲۵

۲. ابن ابی شیبہ، عبد الله بن محمد، مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳. قزوینی (ابن ماجه)، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه (المذیلۃ باحکام الالبانی)، ج ۱، ص ۵۵.

۴. همان.

۵. شیبانی، احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱۳ (طبع مؤسسة القرطبه).

۶. بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۶۲۸.

۷. نسائی، احمد، السنن الکبری، ج ۶، ص ۲۸۹.

۸. وکیع، محمد بن خلف؛ ضبی بغدادی، عباس بن بکار، اخبار القضاة، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰.

احمد بن علی تمیمی موصلی (متوفای ۳۰۷ ه.ق.): حدیث «اقضاهم علی بن ابی طالب» را از ابن عمر از پیامبر ﷺ نقل می‌کند.^۱

طبرانی (متوفای ۳۶۰ ه.ق.): به نقل از ابن ابی لیلی حدیث فوق را از عمر نقل می‌کند.^۲

کتانی سند حدیث طبرانی را حسن دانسته است.^۳

نیز طبرانی حدیث «اقضی امتی علی بن ابی طالب» را از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر ﷺ نقل می‌کند.^۴

دارقطنی (متوفای ۳۸۵ ه.ق.): برای این حدیث عمر چند طریق ذکر کرده، در جمع‌بندی بین آنها می‌گوید: «وحدیث حبيب بن أبی ثابت هو الصحيح فی هذا الباب».^۵

حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵ ه.ق.): حدیث ابن مسعود را درباره اقباض بودن علی علیه السلام به قرار ذیل مطرح کرده و آن را صحیح دانسته است: «كنا نتحدث أن أفضی أهل المدينة علی بن أبی طالب" هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه».^۶

از سخن ابن مسعود به‌خوبی آشکار می‌شود که اقباض بودن علی علیه السلام بین روات حدیث و صحابه، معروف بوده و کسی در این زمینه تردیدی نداشته است.

بیهقی (متوفای ۴۵۸ ه.ق.): به طور قاطع حدیث «علی اقضانا» را از عمر نقل می‌کند.^۷

۱. تمیمی موصلی، احمد، مسند ابویعلی، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۲. طبرانی، سلیمان، المعجم الاوسط، ج ۷، ص ۳۵۷.

۳. کتانی، ابوالحسن، تنزیه الشریعة، ج ۲، ص ۱۶.

۴. طبرانی، سلیمان، المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۳۵.

۵. دارقطنی، علی، العلل، ج ۲، ص ۸۵ و ۸۶.

۶. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۵.

۷. بیهقی، احمد، دلائل النبوة، ج ۷، ص ۱۵۵.

ابن عبد البر (متوفای ۴۶۳ ه.ق.): به طور جزمی می گوید: «قال رسول الله ﷺ «علی أقضی أمتی... ذكره الحلواني عن يزيد بن هارون. و روى عمر بن الخطاب من وجوه: "علی أقضانا...".»^۱

ابن عبد البر، در موضعی دیگر نیز، به طور قطعی اقضابودن علی علیه السلام را به پیامبر ﷺ نسبت می دهد و نیز به دنبال آن اقضابودن علی علیه السلام را از عمر نقل می کند: «وقال ﷺ فی أصحابه: "أقضاهم علی بن أبی طالب" و قال عمر بن الخطاب: "علی أقضانا...".»^۲

طاهر بن محمد اسفرائینی شافعی (متوفای ۴۷۱ ه.ق.): قاطعانه حدیث «اقضاکم علی» را از پیامبر ﷺ نقل کرده است.^۳

محمد بن عبدالله، معروف به ابن مغربی (متوفای ۵۴۳ ه.ق.): «اقضاکم علی» را در تفسیر خود نقل کرده است.^۴

نویری (متوفای ۷۳۲ ه.ق.): به طور جزمی «اقضاهم علی» را به پیامبر ﷺ نسبت می دهد و در پی آن حدیث «علی اقضانا» را به عمر: «وقال فی أصحابه: "أقضاهم علی" وقال عمر بن الخطاب: "علی أقضانا".»^۵

شخصیتی مثل ذهبی هم، که شاگرد ابن تیمیه بوده و به ذکر فضایل علی علیه السلام چندان خشنود نیست،^۶ روایت «علی اقضانا» را قاطعانه به عمر نسبت می دهد.^۷

مزی (متوفای ۷۴۲ ه.ق.) نیز قاطعانه «علی اقضانا» را به عمر نسبت می دهد.^۸

۱. ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۷.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۱۰۲؛ ابن عبد البر در الاستذکار هم، که کتابی در فقه مالکی است، به طور جزمی نقل می کند: «وقال عمر بن الخطاب علی أقضانا...» (ج ۲، ص ۶۶).

۳. اسفرائینی، طاهر، التبصیر فی الدین، ص ۱۷۹.

۴. ابن مغربی (ابن عربی)، محمد بن عبد الله، احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۶۲۷ و ۱۶۲۹.

۵. نویری، شهاب الدین، نهاية الارب، ج ۲۰، ص ۶.

۶. دلایل و قراین بسیاری در این باره وجود دارد. شاید مهم ترین دلیل، کتاب المنتقى (خلاصه منهاج السنة) است که ذهبی تدوین کرده است. ابن صدیق مغربی هم می گوید: «إذا رأى [الذهبی] حديثاً فی فضل علی علیه السلام بادر الى انكاره بحق و بباطل» (مغربی، ابن صدیق، فتح الملک العلی، ص ۵۰).

۷. ذهبی، شمس الدین، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۳۸.

۸. مزی، یوسف بن عبد الرحمن، تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۵.

ماردینی، معروف به ابن ترکمانی (متوفای ۷۴۵ ه.ق.) روایت «اقضاکم علی» را در کتاب فقهی خود به طور قطعی از رسول الله ﷺ نقل می‌کند.^۱

ابن الوزير (متوفای ۸۴۰ ه.ق.) در الروض الباسم به طور قطعی می‌گوید: «... کان علی رحمته أقضاهم».^۲

سخاوی (متوفای ۹۰۲ ه.ق.) بعد از آنکه مطالبی را درباره حدیث «اقضاکم علی» و روایت‌هایی که مضمون آن را بازگو کرده و اسناد و طرق آنها مطرح می‌کند، می‌گوید: «و هذه الطرق يقوى بعضها ببعض...».^۳

محمد بن عمر بحرق خضرمی شافعی (متوفای ۹۳۰ ه.ق.) هم به طور قطعی حدیث «اقضاکم علی...»^۴ را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد.

ملا علی قاری (متوفای ۱۰۱۴ ه.ق.) درباره اقباض بودن علی رضی الله عنه می‌گوید هنگامی که پیامبر ﷺ ایشان را به یمن به عنوان قاضی اعزام فرمود، علی رضی الله عنه سن کم خود را برای این کار مهم مطرح کرد. پیامبر ﷺ در پاسخ ایشان فرمود: «ان الله سيهدي قلبك ويثبت لسانك»؛ علی رضی الله عنه می‌گوید بعد از آن، یعنی بعد از دعا و تعلیم پیامبر ﷺ، در هیچ قضاوتی دچار شک و تردید نشدم. ملا علی قاری می‌گوید شاید همین موضوع (یعنی دعای حضرت پیامبر در حق ایشان) باعث شد علی رضی الله عنه در قضاوت از دیگران برتر باشد.

جزری روایت «علی اقضانا...» را به اسناد خود در اسنی المناقب، از سعید بن جبیر از ابن عباس از عمر، نقل کرده است. این روایت را ترمذی و ابوداود و ابن ماجه نقل کرده‌اند.^۵

۱. ابن ترکمانی، علی بن عثمان، الجوهر النقی، ج ۶، ص ۲۱۱.

۲. ابن الوزير، الروض الباسم، ج ۲، ص ۱۲۷.

۳. سخاوی، عبد الرحمن، المقاصد الحسنه، ص ۱۳۴-۱۳۶.

۴. بحرق، محمد، حقائق الانوار، ص ۳۶۸.

۵. قاری، ملا علی، مرقاة المفاتیح، ج ۶، ص ۳۴۲۹.

ابن تیمیه هم اقضابودن علی علیه السلام را به سخن عمر قبول دارد و بالاتر اینکه می‌گوید در روایت‌های صحیح این مطلب از عمر گزارش شده است: «ثبت فی الصحاح عن عمر أنه قال: أبی أقرأنا وعلی أقضانا».^۱ البته، چنان‌که پیش‌تر ذکر کردیم، ابن تیمیه معتقد است عمر این سخن را بعد از وفات ابوبکر گفته؛ و ظاهراً منظور ابن تیمیه این است که اگر ابوبکر زنده بود عمر چنین توصیفی از علی علیه السلام نمی‌کرد.

و به طور خلاصه باید گفت اقضابودن علی علیه السلام در بسیاری از کتاب‌های اهل سنت در رشته‌های گوناگون ذکر شده و نشان‌دهنده مسلم‌بودن این ویژگی در آن بزرگوار بوده است.

از اقضابودن علی علیه السلام حتی حجاج بن یوسف خون‌خوار هم خبر داشت. درباره اطلاع حجاج از این فضیلت علی علیه السلام در بخشی از روایت بیهقی آمده است: «إِنَّا لَمُ نَنْقُمُ عَلَی عَلَی قَضَاءَهُ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ عَلِیَا كَانَ أَقْضَاهُمْ».^۲

صلابی، از پژوهشگران سنی معاصر، درباره جایگاه علی علیه السلام در نگاه عمر و ثابت‌بودن «اقضانا علی» می‌نویسد: «فقد کان علی رحمته الله عضواً بارزاً فی مجلس شوری الدولة العمریة بل کان هو المستشار الأول، فقد کان عمر رحمته الله یعرف لعلی فضله، وفقهه، وحکمه، وکان رأیه فیہ حسناً، فقد ثبت فیہ قوله فیہ اقضانا علی».^۳

بنابراین، اگر هم بپذیریم که حدیث «اقضاکم علی» حدیث ضعیفی است، مضمون آن از طرق مختلفی نقل شده که اگر هم برخی از آنها ضعیف باشد، برخی دیگر به اسناد صحیح و برخی هم به اسناد معتبر نقل شده و اگر این روایات را کنار هم بگذاریم نتیجه می‌گیریم که اگر مضمون «اقضاکم علی» متواتر نباشد دست‌کم مشهور است؛ و برای همین یقین پیدا می‌کنیم که علی علیه السلام در قضاوت، از دیگران برتر بوده است.

۱. ابن تیمیه، احمد ابن عبد الحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۱۸، ص ۴۸۲.

۲. بیهقی، احمد، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۶۹.

۳. صلابی، علی محمد، الحسن بن علی بن ابی طالب رحمته الله، ص ۱۵۵.

۲. گسترده‌تر بودن دایره قضاوت نسبت به علم به حلال و حرام

اشتباه دیگری که ابن تیمیه مرتکب شده تا مقام علی علیه السلام را کمتر از حتی معاذ نشان دهد، این است که می‌گوید دایره قضاوت از دایره علم به حلال و حرام کمتر است. لذا اگر هم «روایت اقضاکم علی» قابل احتجاج باشد، ثابت نمی‌کند که علی علیه السلام بالاتر از معاذ است. در پاسخ، می‌گوییم کسی که می‌خواهد در بین مردم به امر خطیر قضاوت بپردازد، باید بر تمامی ابواب و مسائل فقه تسلط کافی داشته باشد. برای همین مالک و شافعی و برخی از حنفی‌ها هم یکی از شروط قضاوت را تسلط بر احکام الهی در حد اجتهاد دانسته‌اند.^۱ فقهایی مثل ابن قدامه هم چنین عقیده‌ای دارند.^۲ بر این اساس، به راحتی متوجه می‌شویم کسی که صلاحیت قضاوت دارد از کسی که فقط عالم به شرع است، یک گام جلوتر است؛ چراکه لازمه قضاوت تسلط کافی بر تمامی ابواب فقه و حدیث و غیر آن است. بنابراین، از روایاتی که اقضابودن امام علی علیه السلام را مطرح کرده، به دلالت التزامی فهمیده می‌شود که آن حضرت از معاذ برتر بوده است.

۳. پاره‌ای از دلایل و شواهد دیگر بر تأیید مضمون روایت علی اقضاکم

۱. احمد بن حنبل در مسند خود روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام درباره شأن بی‌همتای علی علیه السلام می‌فرماید: «اما ترضین انی زوجتک اقوامتی سلماً و اکثرهم علماً...».^۳ هیشمی درباره موثق بودن سند این روایت می‌نویسد: «رواه احمد والطبرانی وفیه خالد بن طهمان وثقه ابو حاتم وغیره وبقیة رجاله ثقات».^۴ هیشمی در موضعی دیگر درباره سند این روایت می‌گوید: «رواه احمد والطبرانی برجال وثقوا».^۵

۱. نک: ابن قدامه، عبد الرحمن، الشرح الكبير، ج ۱۱، ص ۳۸۸.

۲. همان.

۳. شیبانی، احمد بن حنبل، مسند، جزء ۳۳، ص ۴۲۲ (طبع مؤسسة الرسالة).

۴. هیشمی، نور الدین، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۱.

۵. همان، ص ۱۱۴.

نظیر روایت فوق را هیشمی به نقل از طبرانی با تعبیر «زوجتکه و ان لاول اصحابی سلماً و اکثرهم علماً...» یادآوری کرده و درباره سند آن می‌نویسد: «و هو مرسل صحیح الاسناد».^۱

۲. بسیار اتفاق می‌افتاد که خلیفه دوم در امر قضاوت و فلسفه احکام و پاسخ به پرسش‌های مردم و غیر آن به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رجوع می‌کرد. وقتی علی علیه السلام پرسش‌ها را پاسخ می‌داد یا مشکلات به‌وجودآمده را حل می‌کرد، خلیفه می‌گفت: «لولا علی لهلك عمر»، یا «لا ابقانی الله لمعضلة ليس لها ابو حسن» یا «أعوذ بالله أن أعیش فی قوم ليس فيهم أبو الحسن» و نظیر آن. بدیهی است که در آن زمان، صحابه بزرگ هم در کنار خلیفه بودند ولی عمر برای حل و فصل مشکلات قضایی و غیرقضایی خود، مخصوصاً مسائل راهبردی حکومت از آنها استفاده نمی‌کرد. اگر کسی از آنها توانایی لازم را داشت، خلیفه از او استفاده می‌کرد. سخنان خلیفه نشانگر برتری علمی و قضایی علی علیه السلام نسبت به دیگران است. در ادامه درباره این سری از احادیث، مطالبی از منابع و سخنان علما نقل می‌کنیم:

از سعید بن مسیب (متوفای ۹۴ ه.ق.) نقل شده که عمر می‌گفت: «اللهم لا تبقنی لمعضلة ليس لها ابو الحسن».^۲

ابن قتیبہ (متوفای ۲۶۷ ه.ق.) قاطعانه می‌گوید: «و يقول [عمر] أعوذ بالله من كل معضلة ليس لها أبو حسن».^۳

زمخشری (متوفای ۵۳۸ ه.ق.) به‌جزم، این سخن را از عمر می‌داند، و درباره اختلاف تعبیر این حدیث می‌گوید: «و منه قوله عليه السلام: أعوذ بالله من كل معضلة ليس لها أبو حسن و روی معضلة».^۴

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. زرنندی حنفی، محمد، نظم درر السمطين، ص ۱۳۲.

۳. ابن قتیبہ، عبد الله بن مسلم، تأويل مختلف الحديث، ص ۱۶۲.

۴. زمخشری، محمود، الفائق، ج ۲، ص ۳۷۵.

ابن جوزی (متوفای ۵۹۷ ه.ق.) درباره نیاز همگان به دانش علی علیه السلام و جمله معروف عمر می گوید: «و كان الخلق يحتاجون إلى علم علي حتى قال عمر رضي الله عنه: آه من معضلة ليس لها أبو حسن».^۱

ابن جوزی درباره رجوع اصحاب، حتی عمر، به علی علیه السلام و جمله معروف عمر، می نویسد: «كان كبراء الصحابة يرجعون إليه في رأيه وعلمه حتى كان عمر يتعوذ من معضلة ليس لها أبو حسن».^۲

علائی (متوفای ۷۶۱ ه.ق.) قاطعانه می گوید: «كان عمر رضي الله عنه يقول أعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو حسن».^۳

سفارینی (متوفای ۱۱۸۸ ه.ق.) به طور جزمی می گوید: «وكان أمير المؤمنين عمر بن الخطاب يتعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو حسن».^۴

مناوی (متوفای ۱۰۳۱ ه.ق.) قاطعانه می گوید: «كان عمر يتعوذ من كل معضلة ليس لها ابو الحسن».^۵

چنان که ملاحظه می شود، در برخی تعابیر فوق، عبارت «كان... يتعوذ» و «كان... يقول» وجود دارد که نشان دهنده استمرار و تداوم است. یعنی برای خلیفه ثانی مشکلات زیادی به وجود می آمد که برای حل آنها به مشورت علی علیه السلام نیاز داشت و اگر ایشان برای حل آن در دسترس یا در قید حیات نبود، به خدا پناه می برد.

ابن عبد البر (متوفای ۴۶۳ ه.ق.) بعد از اشاره به دو نمونه از تصحیح اشتباهات عمر از سوی علی علیه السلام می نویسد: «فكان عمر يقول: لو لا علي لهلك عمر».^۶

۱. ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، التبصره، ج ۱، ص ۴۴۳.

۲. همو، كشف المشكل، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳. علائی، خلیل بن کیکلدی، اجمال الاصابه، ص ۵۶.

۴. سفارینی، شمس الدین، لوامع انوار البهیة، ج ۲، ص ۳۵۲.

۵. مناوی، محمد، فیض القدير، ج ۴، ص ۴۷۰.

۶. ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳.

باقلانی (متوفای ۴۰۳ ه.ق.) قاطعانه می‌گوید: «و یقول [عمر] لولا علی لضل عمر».^۱

نیآوردی (متوفای ۴۵۰ ه.ق.) در الحاوی، در فقه شافعی، سخن معروف عمر، یعنی «لولا علی لهلك عمر»، را نقل کرده است.^۲

ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۶ ه.ق.) بعد از یادکرد سخن عمر می‌نویسد: «و هذا يدل علی انه لم یکن يعرف الظاهر من الشریعة».^۳

شخصیت‌هایی چون سمعانی (متوفای ۴۸۹ ه.ق.) در تفسیر خود، محب طبری (متوفای ۶۹۴ ه.ق.) در ریاض النضرة، ابوالحسن نباهی (متوفای ۷۹۳ ه.ق.) در تاریخ قضاة الاندلس، نظام‌الدین نیشابوری (متوفای ۸۵۰ ه.ق.) در غرائب القرآن، زکریا بن محمد انصاری (متوفای ۹۲۶ ه.ق.) در اسنی المطالب، مناوی (متوفای ۱۰۳۱ ه.ق.) در فیض القدیر، اسماعیل حقی (متوفای ۱۱۲۷ ه.ق.) در روح البیان، و غیر او تعبیر «لولا علی لهلك عمر» را گزارش کرده‌اند.

دارقطنی (متوفای ۳۸۵ ه.ق.) از أبوسعید نقل می‌کند که هر گاه عمر از مسئله‌ای می‌پرسید و علی علیه السلام پاسخش را می‌داد، می‌گفت: «أعوذ بالله أن أعیش فی قوم لیس فیهم أبو الحسن وفی رواية لا أبقانی الله بعدک یا علی».^۴

احمد طبری (متوفای ۶۹۴ ه.ق.) به نقل از یحیی بن عقیل می‌گوید: «کان عمر یقول لعلی إذا سأله ففرج عنه لا أبقانی الله بعدک یا علی».^۵

همو از أبوسعید خدری نقل می‌کند: «انه سمع عمر یقول لعلی - وقد سأله عن شیء فأجابہ: أعوذ بالله أن أعیش فی قوم لست فیہ یا أبا الحسن».^۶

۱. باقلانی، محمد بن طیب، تمهید الاوائل، ص ۵۰۲.

۲. نیآوردی، ابو الحسن، الحاوی، ج ۱۲، ص ۱۱۵.

۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۰۵.

۴. مناوی، محمد، فیض القدیر، ج ۴، ص ۴۷۰.

۵. طبری، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبی، ص ۹۲.

۶. همان.

عصامی شافعی (متوفای ۱۱۱۱ ه.ق.) هم از جمله کسانی است که روایت یحیی بن عقیل را در سمط النجوم خود آورده است.

۳. ابواسحاق شیرازی درباره اعلیت و افضلیت علی علیه السلام در نظر عمر می نویسد: «روی الحسن قال: جمع عمر رضی الله عنه أصحاب النبی صلی الله علیه و آله لیستشیرهم و فیهم علی فقال: قل فأنت أعلمهم و أفضلهم».^۱

۴. عبد الملك بن ابی سلیمان از عطاء^۲ پرسید: «كان أحد فی أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله أحد أعلم من علی؟ قال: لا والله ما أعلمه».^۳

۵. ابن سعد (متوفای ۲۳۰ ه.ق.) به اسناد خود از سعید بن مسیب گزارش می دهد که عمر بعد از مطرح کردن مشکل فقهی خود و گرفتن پاسخ آن از علی علیه السلام خطاب به ایشان در جمع صحابه گفت: «انت خیرهم فتوی».^۴

۶. ابن ابی الحدید درباره مقام شامخ علی علیه السلام در فقه و علوم دینی و فتوا و برتر بودن او به نقل از عمر می نویسد که او منع کرده بود با وجود علی علیه السلام در مسجد،^۵ کسی فتوا بدهد: «لا یفتین أحد فی المسجد وعلی حاضر».^۶

عبدالحلیم جندی، از پژوهشگران معاصر اهل سنت، می نویسد: «لقد كان عمر علی الحق اذا امر الا یفتی احد بالمسجد وعلی حاضر فجعل القضاء وقفاً علیه فی ساحة القضاء».^۷

البته به نظر ما سخن خلیفه دوم محدود به قضاوت نمی شود.

۱. شیرازی، ابواسحاق، طبقات الفقهاء، ص ۴۲.

۲. احتمالاً منظور، عطاء بن یسار است.

۳. ابن ابی شیبہ، عبد الله بن محمد، مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۰۲. سخن فوق منابع دیگری هم دارد.

۴. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۹.

۵. ظاهراً منظور، مسجد النبی صلی الله علیه و آله است.

۶. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸.

۷. الجندی، عبد الحلیم، الامام جعفر الصادق علیه السلام، ص ۲۷.

۷. دیلمی (متوفای ۵۰۹ ه.ق.) به واسطه سلمان از رسول الله ﷺ نقل می کند که: «اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب».^۱
۸. از ابن مسعود نقل شده است: «إن أعلم أهل المدينة بالفرائض ابن أبي طالب».^۲
۹. ابن عباس می گوید: «أعطی علی تسعة أعشار العلم وأنه لأعلمهم بالعشر الباقي».^۳
۱۰. عایشه درباره میزان علم علی ﷺ می گوید: «انه اعلم الناس بالسنة».^۴
۱۱. وقتی به معاویه شهادت علی ﷺ گزارش داده شد، گفت: «ذهب العلم والفقه بموت علی ابن ابی طالب».^۵
۱۲. در آیه ۳۳ سوره احزاب آمده است: ﴿أَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. طبق این آیه، خداوند هر گونه گناه و زشتی و پلیدی و کاستی را از این بزرگواران برداشته و نگذاشته اصلاً به وجود شریفشان راه پیدا کند. ابوحیان اندلسی (متوفای ۷۴۵ ه.ق.) می گوید: «الرجس يقع على الاثم، وعلى العذاب، وعلى النجاسة، وعلى النقائص، فأذهب الله جميع ذلك عن أهل البيت».^۶
- بدون تردید جهل و نادانی از بزرگترین آفت ها و نواقص است. با تمسک به این آیه می توان فهمید که علی ﷺ و اهل بیت ﷺ در میدان علم و دانش از دیگران برترند و احدی قابل سنجش با آنان نیست.
۱۳. دلیل دیگر بر برتری علی ﷺ بر دیگر صحابه و اقضابودن ایشان جمله ای است که با مضامین قریب به یکدیگر از امام علی ﷺ نقل شده؛ جمله ای که مرکز ثقل آن عبارت «سلونی» است. سعید بن مسیب می گوید: «ما كان احد من الناس يقول "سلونی"

۱. دیلمی، شیرویه، الفردوس، ج ۱، ص ۳۷.

۲. شیرازی، ابو اسحاق، طبقات الفقهاء، ص ۴۲ و ۴۳.

۳. همان.

۴. همان.

۵. ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۸؛ اندلسی، ابو الحسن، تاریخ قضاة الاندلس، ص ۲۳.

۶. اندلسی، ابو حیان، البحر المحیط، ج ۸، ص ۴۷۸.

غیر علی بن ابی طالب».^۱ این سخن علی علیه السلام را بسیاری از علمای اهل سنت، از زمان قدیم تا عصر حاضر؛ در کتب خود نقل کرده‌اند. در ذیل به شماری از آنها اشاره می‌کنیم:

صنعانی (متوفای ۲۱۱ ه.ق.) در تفسیر خود،^۲ ابن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ ه.ق.) در تفسیر خود، ابن منادی (متوفای ۳۳۶ ه.ق.) در کتاب ملاحم، سمرقندی (متوفای ۳۷۳ ه.ق.) در تفسیر بحر العلوم، حاکم نیشابوری در المستدرک (وی از این حدیث به عنوان حدیث صحیح عالی یاد کرده است)،^۳ ابوعمر دانی (متوفای ۴۴۴ ه.ق.) در سنن خود، سمعانی (متوفای ۴۸۹ ه.ق.) در تفسیر خود،^۴ قرطبی (متوفای ۶۷۱ ه.ق.) در تفسیر خود، یوسف مقدسی شافعی در عقد الدرر، نظام‌الدین نیشابوری (متوفای ۸۵۰ ه.ق.) در غرائب القرآن، شربینی (متوفای ۹۷۷ ه.ق.) در سراج منیر، زمخشری در کشف، حقی بروسوی در تفسیر خود، سیوطی در اتقان، آلوسی در روح البیان (وی درباره این حدیث می‌گوید: «أخرج غیر واحد عن علی کرم الله تعالی وجهه أنه قال علی المنبر: ...»). حتی علمای معاصر مانند عبدالعظیم زرقانی (متوفای ۱۳۶۷ ه.ق.) در مناهل العرفان، تویجری (متوفای ۱۴۱۳ ه.ق.) در اتحاف الجماعة، و عثیمین (متوفای ۱۴۲۱ ه.ق.) این سخن اعجازی و خارق‌العاده علی علیه السلام را گزارش کرده‌اند.

تفسیر نادرست ذهبی از حدیث سلونی

ذهبی هم به طور ضمنی به صحت حدیث «سلونی» اذعان دارد ولی آن را به گونه‌ای مطرح می‌کند که قطعاً منظور گوینده‌اش نیست. ذهبی می‌گوید: «إنما قال علی علیه السلام سلونی لأهل الکوفة لیعلمهم الدین فإن غالبهم کانوا جهلة... اما الذین کان علی علیه السلام یخاطبهم فهم من جملة عوام الناس التابعین وکان کثیر منهم من شرار التابعین ولهذا کان

۱. قرطبی، ابو عمر، جامع بیان العلم و فضلہ، ج ۱، ص ۲۲۴. این سخن در غیر این منبع هم وجود دارد.

۲. صنعانی، عبد الرزاق، تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۴۱.

۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک، ج ۲، ص ۳۸۳.

۴. سمعانی، منصور، تفسیر السمعانی، ج ۵، ص ۲۵۰.

علی علیه السلام یذمهم ویدعو علیهم وكان التابعون بمكة والمدينة والشام والبصرة خيرا منهم
...»^۱.

ذهبی در جایی دیگر هم به گونه‌ای این حدیث را مطرح می‌کند که اصلاً مراد و مقصود گوینده‌اش را نمی‌رساند. او می‌نویسد: «... فتقول لا ريب أن عليا لم يكن يقول هذا بالمدينة بين سادة الصحابة الذين يعلمون كما يعلم وإنما قال هذا لما صار إلى العراق بين قوم لا يعرفون كثيرا من الدين وهو الامام الذي يجب عليه أن يعلمهم ويفقههم»^۲. در واقع، او به تحریف این حدیث دست زده است که در اینجا به نقد سخن او می‌پردازیم:

۱. به فرض اینکه امام علی علیه السلام این حدیث را در کوفه گفته باشد، ولی اطلاق یا عموم حدیث فقط مخاطبان حاضر در مجلس و حد اکثر کوفه را، آن گونه که ذهبی پنداشته، شامل نمی‌شود. اگر این گونه با هر روایتی برخورد شود، باید بگوییم احکام و مسائل شرعی که مثلاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مناطق گوناگون گفته‌اند، شامل دیگر افراد و سایر مسلمانان و سایر مناطق نمی‌شود و این دست کم در بسیاری از موارد، باطل و نادرست است؛ چراکه بسیاری از احکام و مسائل شرعی، فرامکانی و فرازمانی است؛ یعنی زمان و مکان، هیچ نقشی در آنها ایفا نمی‌کنند. بسیاری از احکام نجاسات، غسل و وضو، حج، امر به معروف و نهی از منکر و تمامی مسائل عقیدتی و اصول دین، از این قبیل است.

۲. برخلاف توهّم ذهبی، باید گفت در کوفه، شخصیت‌های برجسته و عظیم‌الشان هم وجود داشتند و کم نبودند و اطراف آن حضرت را اراذل و جاهل‌ها فرا نگرفته بودند تا بگوییم حضرت علی علیه السلام می‌خواهد با گفتن «سلونی» آنها را با مسائل ابتدایی دین خود آشنا کند. افرادی مثل مالک اشتر، عمار یاسر، سلیمان بن صرد، ابن عباس، محمد بن ابی بکر، محمد بن حنفیه، عقیل بن ابی طالب، عبدالله بن بدیل، هاشم مرقال،

۱. ذهبی، شمس الدین، المنتقی، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.

۲. همان، ص ۵۰۹.

ذوالشهادتین، کمیل بن زیاد^۱ (که عظمت آنها بر علمای اهل سنت مخفی نیست) در کوفه و در محضر امام علی علیه السلام بودند. بالاتر از همه اینها امام حسن و امام حسین علیهما السلام بودند که احدی از صحابه را با آن دو بزرگوار در هیچ جهتی نمی توان مقایسه کرد. در عین حال، امام علی فرمودند: از هر مطلبی که تمایل دارید، از من بپرسید.

۳. برخلاف گمان ذهبی، باید گفت امام علی در این حدیث در این مقام نیست که افراد جاهل را با دین آشنا کند، بلکه در صدد معرفی خویش است تا مردم بدانند با اقیانوس بیکران دانش روبه‌رو هستند. اگر امام علی در این صدد نبود، لزومی نداشت بفرماید: «سلونی قبل ان تفقدونی فانی اعلم منی بطرق السماء» یا «سلونی عما دون العرش» و نظیر آن.

نتیجه

با توجه به دلایل و شواهد زیادی که وجود دارد، مشخص می‌شود که روایت اقصاکم علی حتی اگر سند درستی نداشته باشد، محتوا و مضمونش مسلماً درست و بلکه متواتر معنوی است. این قدامه می‌گوید هر گاه از طریقی که برخی از آنها برخی دیگر را تصدیق می‌کند، اخبار فراوانی درباره مضمون واحدی نقل شود تا آنجا که یقین به آن مضمون پیدا شود، تواتر حاصل می‌شود. برای همین است که ما به جود حاتم طایی یقین داریم گرچه در این زمینه خبر واحدی با سند معتبر وجود نداشته باشد. شجاعت و علم و دانش علی علیه السلام نیز همین گونه است.^۲ یعنی متواتر است، حتی اگر درباره آن یک خبر معتبر هم وجود نداشته باشد؛ و از آنجایی که قرآن مجید و روایات نبوی و گزارش‌ها و توصیفات صحابه و تابعین و علما همگی بر جایگاه علمی بی‌بدیل علی علیه السلام صحه می‌گذارد و تصویری از ایشان به دست می‌دهد که درباره احدی داده نشده، یقین پیدا می‌کنیم که آن

۱. عجل و مدائنی از کمیل به عنوان ثقه، یکی از رؤسای شیعه، و یکی از عباد اهل کوفه یاد کرده‌اند (ابن حجر عسقلانی،

احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۰۲).

۲. مغربی، ابن صدیق، فتح الملک العلی، ص ۶۵ و ۶۶.

حضرت اعلم و اقضای امت اسلامی بوده است؛ و از همین جا فهمیده می‌شود که سخن ابن تیمیه در تضعیف مقام علمی و قضایی علی علیه السلام بی‌پایه است. به علاوه، امام علی علیه السلام «اعلم» نیز هست؛ یا به این دلیل که «اقضا» به معنای «افقه» است، یا به این دلیل که لازمه اقضابودن اعلمیت در مسائل دینی و حلال و حرام است. در این مقاله اشاراتی درباره اعلمیت آن بزرگوار داشتیم. در اینجا نیز نکته جالبی را از مناوی (متوفای ۱۲۲۱ ه.ق.) به نقل از ابن عبدالهادی اضافه می‌کنیم تا بیش از پیش مشخص شود که علی علیه السلام اعلم از امثال معاذ بوده است. مناوی ذیل حدیث «اقضاهم علی»، آنجایی که پیامبر صلی الله علیه و آله فضیلت معاذ را مطرح می‌کند (یعنی جمله «اعلمهم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل») می‌نویسد: «یعنی معاذ بعد از وفات بزرگان صحابه اعلم به حلال و حرام می‌شود و الا ابوبکر و عمر و علی اعلم از معاذ و اعلم از زید بن ثابت در فرایض بوده‌اند»^۱. و نکته پایانی سخن دکتر ذهبی، وزیر اسبق اوقاف مصر، در ترسیم مقام علمی علی علیه السلام است:

علی علیه السلام دریای علم، دارای حجت قوی و استنباط سلیم بود. در فصاحت و خطابه و شعر، بهره فراوانی داشت. از عقل قضایی بالنده و شکوفا و بصیرتی که به باطن امور نفوذ پیدا می‌کرد، برخوردار بود. اصحاب، در بسیاری از موارد برای روشن شدن مطالبی که بر آنها پوشیده بود، به او مراجعه می‌کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را متولی قضاوت در یمن فرمود و این گونه دعایش کرد: خداوند، زبانش را بر حق و حقیقت ثابت بدار و قلبش را هدایت فرما. برای همین موفق بود و کارهای سخت و مشکل را حل و فصل می‌کرد. جای تعجب هم نیست؛ چون در بیت نبوت پرورش پیدا کرده بود و از شیر معارف این بیت تغذیه می‌کرد و مشمول مشکات انوار نبوی بود. ابن مسعود نقل می‌کند: ما اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش می‌کردیم که اقضای اهل مدینه علی بن ابی طالب است. از عطا پرسیده شد: آیا در بین اصحاب محمد صلی الله علیه و آله «أعلم» از علی وجود داشت؟ عطا گفت: نه به خدا من کسی را سراغ ندارم. از ابن عباس روایت شده: اگر از علی چیزی برای ما ثابت شود، به غیر او رجوع نمی‌کنیم.^۲

۱. مناوی، محمد، فیض القدير، ج ۱، ص ۵۵۹.

۲. ذهبی، محمد حسین، التفسير والمفسرون، ج ۱، ص ۸۹.

منابع

١. ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، **شرح نهج البلاغة**، بی جا: دار احیاء الكتب العربية، بی تا.
٢. ابن أبي شیبہ، عبد الله بن محمد، **مصنف ابن أبي شیبہ**، بی جا: دار الفكر، ١٤٠٩ ق.
٣. ابن تیمیہ، احمد ابن عبد الحلیم، **الفتاوی الکبری**، بی جا: دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ ق.
٤. ابن تیمیہ، احمد ابن عبد الحلیم، **مجموع الفتاوی**، بی جا: دار الوفاء، ١٤٢٦ ق.
٥. ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، **التبصرة**، بی جا: عیسی البابی الحلبي و شركاؤه، ١٣٩٠ ق.
٦. ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، **كشف المشكل**، ریاض: دار الوطن، ١٤١٨ ق.
٧. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، **تهذيب التهذيب**، بی جا: دار الفكر، ١٤٠٤ ق.
٨. ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد، **الصواعق المحرقة**، بیروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٩٧ م.
٩. ابن سعد، محمد، **الطبقات الکبری**، بیروت: دار صادر، بی تا.
١٠. ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، **الاستذکار**، بیروت: دار الكتب العلمية، ٢٠٠٠ م.
١١. ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، **الاستیعاب**، بیروت: دار الجیل، ١٤١٢ ق.
١٢. ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم، **تأویل مختلف الحديث**، بیروت: دار الجیل، ١٣٩٣ ق.
١٣. ابن قدامه، عبد الرحمن، **الشرح الكبير**، بیروت: دار الكتاب العربی، بی تا.
١٤. ابن مغربی (ابن عربی)، محمد بن عبد الله، **احکام القرآن**، بی جا: بی نا، بی تا.
١٥. اسفراینی، طاهر، **التبصیر فی الدین**، بیروت: عالم الكتب، ١٩٨٣ م.
١٦. اندلسی، ابو الحسن، **تاریخ قضاة الاندلس**، بیروت: دار الافاق الجديدة، ١٤٠٣ ق.
١٧. اندلسی، ابو حیان، **البحر المحیط**، بیروت: دار الفكر، ١٤٢٠ ق.
١٨. باقلانی، محمد بن طیب، **تمهید الاوائل**، بیروت: مؤسسة دار الكتب الثقافية، ١٩٨٧ م.
١٩. بحر ق، محمد، **حدائق الأنوار**، بیروت: دار الحاوی، ١٩٩٨ م.
٢٠. بخاری، محمد، **صحیح البخاری**، یمامه / بیروت: دار ابن کثیر، ١٤٠٧ ق.
٢١. بیهقی، احمد، **السنن الکبری**، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف النظامية، ١٣٤٤ ق.
٢٢. بیهقی، احمد، **دلائل النبوة**، بیروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى، ١٤٠٥ ق.
٢٣. تمیمی موصلی، احمد، **مسند ابو یعلی**، بی جا: دار المأمون، بی تا.
٢٤. جندی، عبد الحلیم، **الامام جعفر الصادق علیہ السلام**، بی جا: بی نا، ١٣٩٧ ق.
٢٥. حاکم نيسابوری، محمد بن عبد الله، **المستدرک**، بیروت: دار الكتب العلمية، ١٤١١ ق.
٢٦. دارقطنی، علی، **العلل الواردة**، ریاض: دار طيبة، ١٤٠٥ ق.
٢٧. دیلمی، شیرویه، **الفردوس**، بیروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٦ ق.
٢٨. ذهبی، شمس الدین، **المنتقى**، قاهره: المطبعة السلفية و مكتبتها، بی تا.
٢٩. ذهبی، شمس الدین، **تاریخ الاسلام**، بی جا: دار الكتاب العربی، ١٤٠٧ ق.
٣٠. ذهبی، محمد حسین، **التفسير والمفسرون**، بی جا: دار الكتب الحديثة، ١٣٩٦ ق.

٣١. زرندی حنفی، محمد، **نظم درر السمطين**، من مخطوطات مكتبة الامام امير المؤمنين عليه السلام، ١٣٧٧ق.
٣٢. زمخشري، محمود، **الفائق**، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٧ق.
٣٣. سخاوي، عبد الرحمن، **المقاصد الحسنة**، بی جا: دار الكتاب العربي، بی تا.
٣٤. سفارینی، شمس الدين، **لوامع الأنوار البهية**، دمشق: مؤسسة الخافقين، ١٤٠٢ق.
٣٥. سمعانی، منصور، **تفسير السمعانی**، رياض: دار الوطن، ١٤١٨ق.
٣٦. شيباني، احمد بن حنبل، **مسند احمد**، قاهره: طبع مؤسسة القرطبه، بی تا (و طبع مؤسسة الرسالة، ١٤٢٠ق).
٣٧. شیرازی، ابو اسحاق، **طبقات الفقهاء**، بيروت: دار الرائد العربي، ١٩٧٠م.
٣٨. صنعانی، أبو بكر، **مصنف عبد الرزاق**، بيروت: المكتب الاسلامی، ١٤٠٣ق.
٣٩. صنعانی، عبد الرزاق، **تفسير القرآن**، رياض: مكتبة الرشد، ١٤١٠ق.
٤٠. طبرانی، سليمان، **المعجم الاوسط**، قاهره: دار الحرمين، ١٤١٥ق.
٤١. طبرانی، سليمان، **المعجم الصغير**، بيروت/عمان، المكتب الاسلامی/ دار عمار، ١٤٠٥ق.
٤٢. علائی، خليل بن كيكلدي، **اجمال الاصابة**، كويت: جمعية احياء التراث الاسلامی، ١٤٠٧ق.
٤٣. قاری، ملا علی، **مرقاة المفاتيح**، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٢ق.
٤٤. قرطبي، ابو عمر، **جامع بيان العلم**، بی جا: مؤسسة الريان، ١٤٢٤ق.
٤٥. قزوینی، محمد بن یزید (ابن ماجه)، **سنن ابن ماجه**، بيروت: دار الفكر، بی تا.
٤٦. كتانی، ابو الحسن، **تنزيه الشريعة**، بی جا: دار الكتب العلمية، بی تا.
٤٧. مغربی، ابن صديق، **فتح الملك العلی**، اصفهان: مكتبة امير المؤمنين عليه السلام، بی تا.
٤٨. مناوی، محمد، **فيض القدير**، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
٤٩. نسایی، احمد، **السنن الكبرى**، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١١ق.
٥٠. نویری، شهاب الدين، **نهاية الأرب**، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ق.
٥١. نیاوردی، ابو الحسن، **الحاوی**، بی جا: دار الكتب العلمية، ١٤١٤ق.
٥٢. نيسابوری، نظام الدين، **غرائب القرآن**، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٦ق.
٥٣. وكيع، محمد بن خلف؛ ضبی بغدادی، عباس بن بكار، **اخبار القضاة**، مصر: المكتبة التجارية الكبرى، ١٣٦٦ق.
٥٤. هيثمی، نور الدين، **مجمع الزوائد**، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ق.

